۲ **قیام لله، زیربنای مکتب خامنه‌ای عزیز است.**

۲ **داغِ بزرگ، عهد بزرگ‌تر**
الگوی عاشورایی رهبر شهید برای عبور از تحریم‌ها و تهدیدهای پوشالی دشمن

۳ **تاریخ، قلمش را در خیابان زمین گذاشت.**

۳ **تشییعِ تاریخ؛ آغازِ فصلِ تازه‌یِ عهد**
جمعیت میلیونی که برای تجدیدِ پیمان با آرمان‌هایِ رهبر شهید، خیابان را به مدرسه بیداری بدل کردند.

۳ **فرمان خون؛ انقلاب از مسیر تشییع می‌گذرد**

۴ **پژواک در مسیر**
سیری از اندیشه تاریل‌گذاری رهبر نظام‌ساز؛ اندیشه‌ای که راهبری می‌کند

۴ **فراتر از سوگ؛ خیابان چگونه تاریخ را بازنویسی کرد؟**

سرمقاله

# امام، به خانه رسید

**نویسنده: یونس فرزین‌فرد**
**عضو تحریریه شبکه نشریات دانشجویان ایران**

تاریخ، در بزنگاه‌های کبیر، از حرکت خطی خود می‌ایستد تا در آیینهٔ یک رخداد قدسی، تمامی لایه‌های هستی‌شناسانهٔ خود را بازخوانی کند. آنچه در ایام اخیر بر خیابان‌های تهران، قم، کربلا، نجف و مشهد گذشت، نه یک بدرقهٔ معمول که اعلان یک حضور مطلق بود؛ حضوری که با رسیدن پیکر مطهر رهبر شهید به خانه، ابعاد پارادایم حاکم بر عصر ما را دگرگون کرد. این بازگشت، به مثابهٔ سنگ بنای یک دوران تازه است؛ دورانی که در آن، مفاهیم سنتی سیاست، قدرت و وفاداری، تحت تأثیر فرآیندی که در متن جمعیت رقم خورد، بازتعریف می‌شوند.

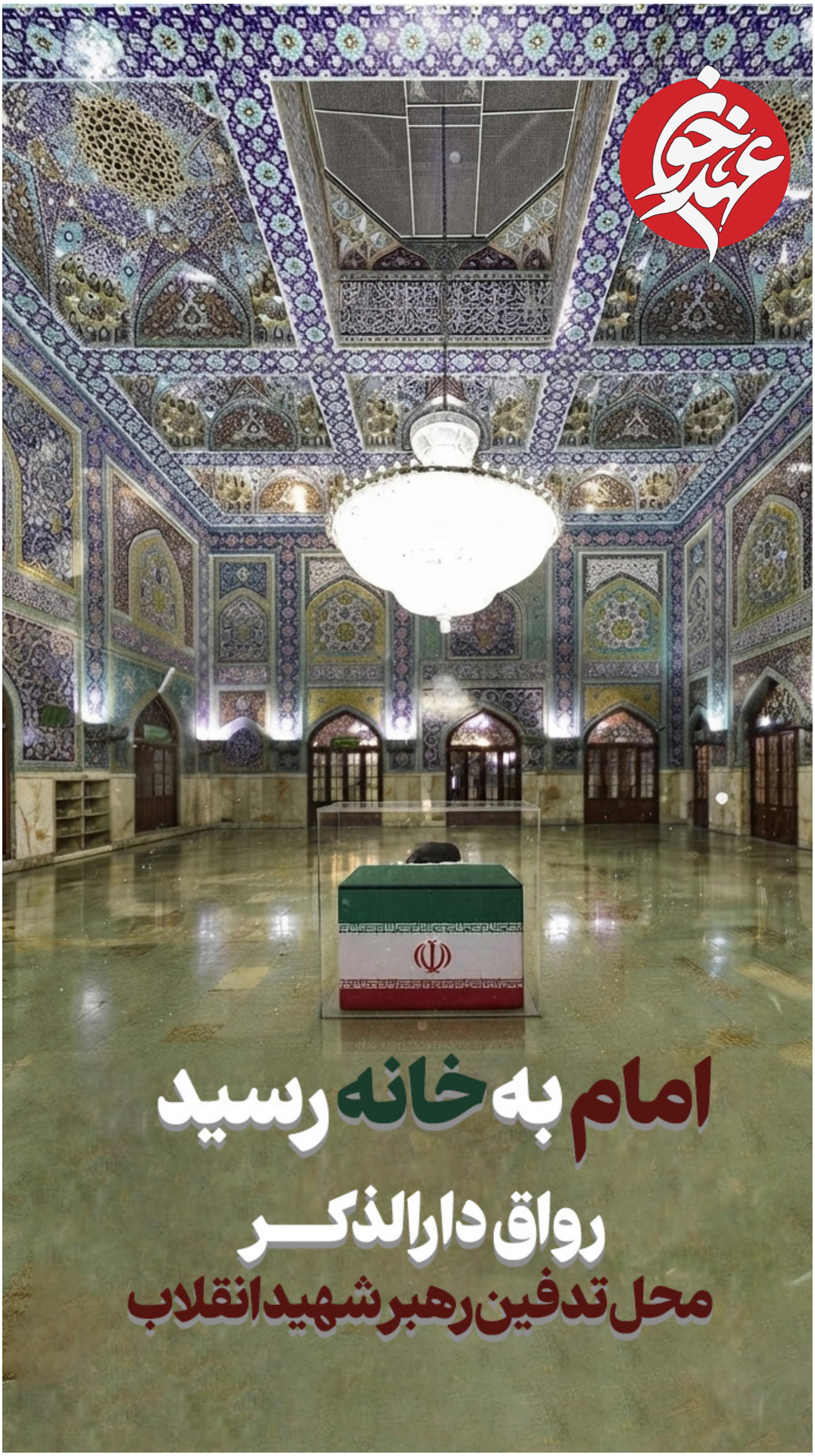
وقتی سخن از رسیدن به خانه به میان می‌آید، باید از سطوح ظاهری حادثه عبور کرد. خانه، در این معنا، جایگاه اصیل آرمان است. آنجا که حرکت یک زندگی به انتهای منحنی شهادت می‌رسد و به منشأ لایتغیر خویش می‌پیوندد، نقطه‌ی عطفی شکل می‌گیرد که گرانش آن، تمام کنشگران داخلی و بازیگران منطقه‌ای را به مدار جدیدی پرتاب می‌کند. در این منظومه، آنچه مشاهده کردیم، فراتر از یک سوگواری صرف بود؛ بلکه تمرینی برای فهم زمانه و درک قواعد بازی تازه‌ای بود که در آن، اراده‌ی جمعی، تعیین‌کنندهٔ اصلی نقشهٔ راه است.

رهبر شهید ما، تنها یک رهبر سیاسی نبود؛ او معمار یک هندسهٔ استقامت بود. هر آنچه دشمن برای متوقف کردن این جریان طراحی کرد، با اراده‌ی او به سنگ خورد. امروز که او به خانه رسیده است، ما نه با یک فقدان، که با یک انفجار ظرفیت‌ها روبروییم. آن میلیون‌ها نفری که در ایران و عراق، پیکر مطهر او را بدرقه کردند، نه در حال وداع، که در حال بیعت مجدد بودند. این حضور، سندی است بر این حقیقت که نهضت او زنده است؛ چرا که او در اندیشه و منظومهٔ فکری خویش، تکثیر شده است. او با شهادتش، حقیقت راه را تثبیت کرد و به ما آموخت که اقتدار، در بستر میراث امام شهید معنا می‌یابد.

در تحلیل این رخداد، باید به شکاف عمیقی اشاره کرد که میان محاسبات متداول قدرت و واقعیت جاری در میدان وجود دارد. در حالی که اتاق‌های فکر بیگانه، سال‌هاست بر طبل فرسایش پیوندهای میان ملت و هستهٔ مرکزی نظام می‌کوبند، خروش میلیونی، نه تنها این فرضیات را باطل کرد، بلکه سقف ممکنات را در ذهنیت استراتژیک ناظران، جابه‌جا نمود. این سیل خروشان، حامل پیامی بازدارنده است: اراده‌ای که در پس این حضور نهفته است، نه تنها آسیب‌پذیر نیست، بلکه در بزنگاه‌های تاریخی، به شکلی متراکم و انفجاری بازتولید می‌شود. این، یعنی شکست استراتژی محاصره، نه فقط در ساحت سخت‌افزاری، که در ساحت نرم‌افزاری حاکمیت.

قدرت امروز ما در این است که امام حاضر و رهبر شهید در یک منظومهٔ فکری واحد، تداوم یافته‌اند. این تشییع باشکوه، مرجعیت دینی و قدرت بسیج‌کنندگی تشیع را در بالاترین تراز

ادامه در صفحه ۲



# قیام لله، زیربنای مکتب خامنه‌ای عزیز است.

نویسنده: محبوبه سادات مشیریان/ سردبیر نشریه اتحاد انجمن اسلامی دانشجویان مستقل دانشگاه قم

ملت سوگوار و حماسه‌ساز ایران این روزها پیکر پدر ایران را بر روی دوش می‌برند. حالا همه‌ی ایران خانوادهٔ شهید هستند.

اما چه شهیدی! زعیم ۳۷ ساله‌ی امت اسلامی که ممتازترین چهره‌ی حاکمان تاریخ ایران و حتی حاکمان ممالک اسلامی عهد معاصر را داشت. کسی که برای اصلاح امت پیامبر قیام کرد و برای تحقق اسلام ناب در تمدن نوین اسلامی، قریب به چهل سال مبارزه و مجاهده و زمینه‌سازی کرد. کسی که فرهنگ تربیت نسل و اعتماد به آینده را در امتداد اندیشه‌ی خمینی کبیر، در میان جوانان پس از تحقیر و استبداد متوالی دو دیکتاتور پهلوی گسترش داد. کسی که هم حیاتش و هم نوع شهادتش، عجین با شکوه و عزتی ناشی از تکیه بر حق بود. فقیهی زمان‌شناس و بصیر؛ مجاهدی خستگی‌ناپذیر و چون کوه، استوار و محکم؛ عالمی عامل و ربانی؛ اهل ذکر و تهجد و تضرع به درگاه ربوبی و توسل به ذوات مقدسه‌ی معصومین؛ و از عمق جان، مؤمن به وعده‌های الهی. کسی که تفسیر الگوی سوم انسان و زندگی را به جهان ارائه کرد.

## اتفاق جمعیت

جمعیت به بعثت رسیده‌ای که به اتفاق، عرفان را به سیاست، سوگ را به حماسه، فقدان را به مسئولیت‌پذیری، رحمائیت را به أشدائیت، رنج را به استقامت و خیابان را به میدان نبرد گره زدند.

این‌ها همه نتیجه‌ی پرورش یافتن در مدرسه‌ی انسان‌سازی آن شهید، آن مرید و یار وفادار و برجستهٔ مکتب امام است.

با مشاهده در مسئولیت‌پذیری و درایت تک‌تک افراد حاضر در این ازدحام، نمی‌شود به‌راحتی تشخیص داد که مردمی رهبر خود را روی دوش می‌برند یا رهبرانی معلم خود را...؟!

## مشروعیت و مقبولیت

حقیقت مرز ندارد همان‌گونه که محبوبیت، مقبولیت، مشروعیت و هزاران معیار غیرمادی دیگر مرز نمی‌شناسند. این‌ها از شخص و شخصیت و تفکر و منش سیدعلی حسینی خامنه‌ای متصاعد شد و مرزهای جغرافیا را زیر پا گذاشت و جهانگیر شد. تابش نور حق در آیینه نایب امام زمان و پیشوای حق‌طلبان عصر حاضر، از او تجلی‌گر حقیقت ساخت.

زندگی و مرگ او باعث شد آرمان‌های سفید و فداکاری‌های سرخ شیعه، در عصر حاضر و آن هم در قامت انسانی مانند همهٔ انسان‌ها نمود پیدا کند. این مصداق عملی از انسانی متعالی سبب شد ذهن‌ها به این باور برسند که زندگی نه شرقی و نه غربی، رشد و استقامت، استکبارستیزی و پیشرفت علمی و ایمانی، شجاعت و مهربانی، نه‌تنها مغایرتی با یکدیگر ندارند، بلکه مکمل و منطبق بر یکدیگرند.

جهان، الگوی عملی و تحقق‌یافته‌ی مسلمان کامل را در سیره‌ی او دید. مشاهده و پیروی از طرح نوی زندگانی که او در جهان انداخت، مساوی قدم نهادن در مسیر بعثت بود. و حالا می‌بینیم مردمی که در این مسیر به قله رسیده‌اند و مبعوث شده‌اند.

بعثت فردی و اجتماعی، هم‌زمان و در کنار هم، در جمعیت بدرقه‌کننده‌ی او مشهود است. ابعادی از این بعثت را می‌توان چنین برشمرد:

### - دیگرخواهی؛ نخستین نشانهٔ بعثت اجتماعی:

همدلی، اصلی‌ترین مؤلفه‌ی این جمع مؤمنانه بود. اینکه بیست‌وچند میلیون مهمان به شهری بروند و در خانه‌های اهالی آن شهر اسکان بگیرند و با همهٔ جمعیت کنار خود، دو شبانه‌روز در مصلی احساس خویشی کنند و در اوج هنرنمایی خورشید تیرماه، سایه و آب خنک و جای نشستن را به کناردستی‌های خود تعارف کنند، مصداق بارز دیگرخواهی است. این‌ها آرزوی بسیاری از جوامع سکولار مادی‌گراست که در جامعه مؤمنانه‌ای با این عظمت و این دقت، محقق می‌شود. طبق وعده‌ی قرآن، فقط مؤمنان با یکدیگر برادرند. ملیت و نژاد و مدرک و اهلیت و جایگاه اجتماعی، هیچ‌کدام در این جمع برادرانه ملاک نیست. این دیگرخواهی، در امتداد آرمان‌خواهی و ترجیح معنویت در اسلام معنا پیدا می‌کند.

عافیت‌طلبی و خودمحوری، نخستین اموری هستند که در این جمعیت نفی شده‌اند.

پیام حضور و فریاد دادخواهی، ترجیح دارد بر فریاد کردن از رنج‌های شخصی. در این اندیشه، ترک منزل و رها کردن کار و معیشت برای پیوستن به اجتماع بزرگ عزاداران و دادخواهان ولی امر مسلمین، دشوار نمی‌نماید. شاید مهم‌ترین پیام این حضور نیز همین باشد؛

### - ارجحیت بر عزا

فقدان سید شهیدان ایران و جبهه‌ی مقاومت اگرچه دل‌های آزادگان را داغدار کرده است، اما بعید است این اجتماع عظیم چند ده میلیونی فقط برای عرض سوگواری دور هم جمع شده باشند. راز این حضور را باید در پرچم‌هایی جست که برخلاف انتظار مراسم عزا، سرخ‌رنگ‌اند؛ در مشت‌های گره‌کرده؛ در فراوانی فریادها نسبت به اشک‌ها؛ در یا لثارات الحسینها و بأی ذنب قتلت گفتن‌ها.

این جمعیت نیامده است تا به هم تسلیت بگوید. دور هم جمع شده‌اند تا بابت تقاص گرفته‌نشدهٔ خون به‌ناحق بر زمین ریخته‌شدهٔ امامشان، فغانی از سر غیرت بشکنند. این مردم بیش از آنکه عزادار باشند، خون‌خواهند.

ملتی که بیرق‌های سرخ و شیپور و طبل عاشورا را با خود به خیابان آورده است، هم با زبان فاش و هم با زبان نماد می‌گوید: اگر در محاصره‌ی شمر و یزید زمان بمانیم، عهدنامه‌های ظالمان را نخواهیم پذیرفت و تا زمانی که حتی یک اولاد ذکور شیرخواره در گهوارهٔ خانه‌های ما زنده باشد، نبرد در میدان را به تسلیم ترجیح خواهیم داد.

کلُّ یومٍ عاشورا و کلُّ أرضٍ کربلا. گویی این جمعیت در میانه‌ی همان روایت ایستاده‌اند. برای این مردم عاشورا یک طریقت و کربلا یک میدان انتخاب بود.

## • استقامت؛ تنها راه نجات

آنچه کمر ما را می‌شکند، تحمل ظلم است؛ نه رنج از دست دادن. ما می‌دانیم شهادت هرگز به معنای از دست رفتن نیست و شهید هرگز دستش از دنیا کوتاه نخواهد بود. سکوت و تواضع و حیا، اگر در جای خود ننشینند، همان چیزی می‌شوند که ظالم را جسورتر می‌کند.

شیعهٔ پرورش‌یافته‌ی دست فاطمه زهراسلام‌الله‌علیهامی‌داند حتی اگر تنها و عزادار و در ضعف جسمی و یا در مرکز استهزای کفار باشد، نباید امام زمانش را رها کند. چه فرد باشد و چه همراه جمع، در حق‌طلبی و دعوت به جبهه‌ی حق استقامت می‌کند. فرزندان فاطمه زهرا و امیرالمؤمنین می‌دانند ایستادگی هزینه دارد. پیام ملت ما هم مثل فرزند ایشان امام حسین علیه‌السلام همواره چنین بوده است: مرگ سرخ، بهتر از زندگی سیاه است.

چگونه ممکن است نسل رستم، مقاومت را نداند؟ مردمی که رئیس‌علی دلواری، حسین فهمیده، آرش و سورنا را در حافظه‌ی تمدنی خود دیده‌اند، مقاومت کردن را به‌خوبی بلدند؛ آن هم زمانی که استقامت برای حفظ وطن و برپایی عدل و حقیقت باشد؛ آن هم زمانی که در مقابل خود کسانی را ببینند که با حیله و استکبار می‌خواهند به سرزمینش تعدی کنند.

تمام شیعیان در عراق و یمن و لبنان و پاکستان و افغانستان و هند و نیجریه و فلسطین و همهٔ جمعیت آزادگان عالم حتی در قلب آمریکا هم‌صدا با دیوارهای خیابان کشور دوست شده و می‌دانند اگر استقامت کنند، آن باب‌های فتح گشوده خواهد شد. روش‌های مدارا و مذاکره و سازش بارها آزموده شده و دست دشمن را در باطل‌گستری و ظلم درازتر کرده است.

## • آرمان مهم‌تر است

بسیاری از آن‌ها که آزادگان جهان این روزها پیش از نامشان مرگ بر می‌گویند، کسانی هستند که فارغ از غم دیگران، آسودگی دارند. دنیا دارند. رفاه دارند. اقتصاد وابسته‌ی پررونق دارند. بله؛ زیر پرچم استبداد رفتن نان دارد. اما آرمان، از نان مهم‌تر است؛ از مرزهای جغرافیایی مهم‌تر است؛ از رنگ و زبان مهم‌تر است؛ از صرف تاب‌آوری مهم‌تر است و حتی از فقط زنده ماندن مهم‌تر است. پس همهٔ استکبارستیزان، مرگ بر می‌گویند؛ برای همهٔ مادیاتی که از انسان، کالأنعام می‌سازد؛

## • قیام شیعه در تشییع ولی؛ پیامی برای آینده و افکار عمومی جهان

مردم بصیر مقاومت با آگاهی از گذشته و ایمان به یاری دست برتر (الله) در این پیچ طاقت‌فرسای تاریخی مبارزه خواهند کرد و آینده را منطبق بر اراده و اصول خود خواهند ساخت.

این تشییع با مشت‌های گره‌کرده، با رژه‌ی عظیم و خودجوش جمعیتی که از دل اندوه، مسئولیت استخراج می‌کرد و با رویش‌های فراملی خود به جهان گفت که هنوز جوامعی وجود دارند که سیاست را صرفاً با محاسبه‌ی قدرت در دستگاه طبقاتی غرب توضیح نمی‌دهند. که حافظهٔ تاریخی، ایمان، هویت، آرمان و عشق همچنان قادر است میلیون‌ها انسان را به میدان بیاورد. که هنوز معنا بر مادیات پیروز است.

در آینده نزدیک، پس از صبح پیروزی، کلان‌نظریه‌پردازان جهان ناگزیر خواهند بود نقش‌های فرامادی را در تحولات سیاسی و اجتماعی، بار دیگر بازخوانی کنند.




# داغِ بزرگ، عهد بزرگ‌تر

## الگوی عاشورایی رهبر شهید برای عبور از تحریم‌ها و تهدیدهای پوشالی دشمن

نویسنده: ملیکا پرتابیان/ سردبیر اسبق نشریه رصد جامعه اسلامی دانشجویان دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان

«در ایام محرم و صفر، ملت عزیز ما باید روح حماسه را، روح عاشورایی را، روح نترسیدن از دشمن را، روح توکل به خدا را، روح مجاهدت فداکارانه در راه خدا را، در خودشان تقویت کنند و از امام حسین (علیه‌السلام) مدد بگیرند.»

این فراز از بیانات حکیمانهٔ امام خامنه‌ای (قدس سره) در تیرماه ۱۳۷۱، امروز و در پس شهادت خود ایشان، نه تنها یک توصیه، که قطب‌نمای حرکت ما در عصر پس از فقدان است. گویی آن کلمات، پیش‌بینی دقیق مسیری بود که باید پس از عروج او می‌پیمودیم؛ راهی که اکنون در فقدان آن یگانه دوران، به آینه‌ای برای آزمون وفاداری ما به مکتبش بدل شده است. حالا که او با شهادتی حسین‌گونه به ملکوت پیوسته، این روح حماسی است که باید در کالبد جامعه جاری بماند تا خلأ حضورش، به فرصتی برای تکامل و استمرار نهضت تبدیل شود.

## خاص‌ترین لحظات

بعد از او، هیچ‌چیز عادی نیست. ما در گذر بحرانی‌ترین شرایط در نبود امام شهیدمان به سر می‌بریم. او یک‌تنه جور مسئولیت همه‌ی ما را می‌کشید و حال که بال به سمت خدایش گشوده، هر یک از ما بار مسئولیتی را که باید به دوش بگیرد با تمام وجود احساس می‌کند و در تکاپوی یافتن جواب این سوال که «مسئولیت ما بعد از آن یگانه‌ی دوران چیست؟» موی سپید می‌کنیم و به او پناه می‌بریم که دریابیم گوهر چگونه در راه او ماندن را.

## ایمان و امید

حسین (علیه‌السلام) را مثال می‌زنند تا درک کنیم در بحرانی‌ترین لحظاتمان هم ایمان به «او» و امید به «او» کار را تمام می‌کند؛ زیرا که در راه ماندگار حسین (ع)، این دو عنصر انکارناپذیر است. علی هیچ‌وقت از ناامیدی با ما سخن نگفت و حسین (علیه‌السلام) را مثال زد که آگاهمان کند و بگوید: ای مردم در رنج، ای مردم در سختی که مصائب روزگار گریبان شما را گرفته، ناامید نشده و به یاد آورید کربلای حسین (ع) را؛ الگو قرار دهید کربلای حسین (ع) را؛ مگر او نبود که خون پاک به‌ناحق ریخته‌شده‌اش، شمشیر برنده شد و دودمان ظلم را بر باد داد! پس از چه نشسته‌اید در ماتم؟ برخیزید که زمان درنگ نیست.

## دشمن عظیم، اما عظمتش پوشالی

امام حسین (علیه‌السلام) به ما فهماند که نترسید از دشمن و از مبارزه‌ی با او. هشدار که دشمن دائماً در حال ترساندن شما با انواع تهدیدها است تا شما را به زانو درآورد و زیر بال شکسته و فانی اما ظاهردار خود بگیرد؛ مبادا که راه را گم کنید، مبادا که از مقاومت و مبارزه و ایستادگی در راه خدا کناره‌گیری کنید، مبادا که تسلیم شوید. شما باید دشمن خون‌خوار تنگ‌نظر را از خود مأیوس کنید تا شکستش دهید. در برابر عظمت دشمن دچار تردید نشوید و با توکل بر خدا، مبارزه و مقابله کنید با او که اگر خلاف این عمل کنید محصولش روسیاهی، و اگر موافق این عمل کنید محصولش شکست دشمن قلدر اما پوچ است. مبادا یادتان برود که تا زمانی که زیر بیرق «الله‌اکبر» قدم می‌زنید و علم می‌زنید و از حماسه دم می‌زنید، به اذن الله که از همه اکبر است، پیروزید.

## این، یک الگوی امتحان شده است

آری! این یک الگوی امتحان شده است. بنگرید به حسین‌بن‌علی (علیه‌السلام)، که از دشمن نترسید و با اتکای به خود و توکل بر خدایش، کشتی نجات بشریت شد. او خدا را با خود داشت؛ پس چه کسی می‌توانست در برابر عاشورای او قد علم کند؟ امام شهید ما نیز عاشورا را رقم زد و شهادتی حسین‌گونه داشت که این‌گونه شهادت، درخشیدن زینب‌گونه‌ی ما را می‌طلبد. بعد از حسین، زینبی حماسه ساختن باید؛ زینبی عقلانیت و شجاعت به خرج دادن باید؛ زینبی زمان‌شناسی و قدرت تحلیل موقعیت دانستن باید؛ زینبی بصیرت باید؛ زینبی در عین با عاطفه بودن و اهل عبادت بودن، مدیریت باید؛ و زینبی مجاهدت و کوتاه نیامدن از راه امام باید.

## ایستادگی و مقاومت، راهنشان خون او

خیال خام دشمن را نقش بر آب باید کرد. خامنه‌ای عزیز را شهید کردند که صدای او را خاموش کنند؛ غافل از اینکه خامنه‌ای عزیز، خونش نیز راه نشان است. پاکی و مظلومیت خون ریخته‌شده‌ی او، کشتی ایرانمان را به قله‌ی نجات می‌رساند؛ تدبیر و مجاهدت او دفترچه‌ی راهنمای مسیر قله را ترسیم کرده است. حال اینکه تو در کدام جبهه علم می‌زنی؟ به اختیار توست؛ او مقاومت کرد، ایستادگی کرد، شهید شد اما دست حاجت به سوی دشمن ظالم بیگانه دراز نکرد و نپسندید که تو نیز این‌گونه کنی؛ او نخواست به دشمن منتظر دیدن ایران اسلامی ضعیف، فرصت شادی حاصل از دیدن این‌گونه ایران اسلامی را بدهد؛ او برای غرور تو جنگید؛ او برای عزت تو جنگید؛ او برای ایران اسلامی سرافراز شهید شد. و شاید حتی در قطره‌قطره‌ی خون پاکش نوشت: ای اهل جمهوری اسلامی ایران، ایران غنی از ثروتت را خودت بساز، به بیگانه‌ی منتظر نابودی‌ات مده و در برابر او عقب‌نشینی نکن که اگر کردی برایت بدبختی به بار می‌آورد؛ حسینی باش و حسینی شهید شو؛ حسینی مجاهدت کن و زینبی حماسه بساز که این خط و این خون، خود نقشه راه تو است و خدا خود پشتیبان تو.

این مبارزه ادامه دارد. عاشوراها رقم می‌خورد و اسلام می‌ماند، و به اذن الله جمهوری اسلامی ایران پرچم را بر نوک قله‌ی هدف خواهد کوبید.

**ادامه سرمقاله**

جهانی به نمایش گذاشت. دشمن باید بداند که پس از این، هیچ کنش ملی یا دینی در ایران، بدون ارجاع به فکر و خط رهبر شهید مشروعیت نخواهد یافت. او دیگر فقط در خاطره‌ها نیست؛ او اکنون قانون حاکم بر میدان سیاست ماست. اتصال معنادار امت با روح آن رهبر سفرکرده، به معنای سوگواری منفعلانه نیست؛ بلکه آمادگی برای جهاد تبیین است. ما باید بفهمیم که چگونه ملت مبعوث، در این پیچ تاریخی، قدرت خود را از سد نفوذ دشمن عبور داد و به ساحل بازدارندگی رساند. ما در این نقطه، با یک تکلیف تبیینی روبروییم. وظیفهٔ ما این است که نگذاریم غبار فراموشی بر این حقیقت بنشیند که اقتدار امروز ما، حاصل ایستادگی اوست. رهبر شهید، بذر عزت ممتد را در دل‌های ما کاشت. امروز که او به خانه بازگشته، این خانه، یعنی ایران مقتدر، مرکز ثقل مقاومت جهانی است. ما نه تنها میراث‌دار پیکر او، که وارث اراده‌ی آهنین او هستیم. این مسیر، تداوم می‌یابد؛ چرا که او در بعثت در خیابان، درس ایستادن ملت را به جهانیان دیکته کرد.

خانه، مقصد نهایی نیست؛ بلکه پایگاه اصلی برای آغاز فصل جدیدی از حکمرانی آرمانی است. هر گامی که از امروز به بعد برداشته می‌شود، باید با ترازوی این میثاق خون سنجیده شود. راهی که آغاز شده، راه گذار از تردیدها به سوی یقین راهبردی است. در این مسیر، خانه همان جایی است که اراده‌ها در آن صیقل می‌خورند و برای مواجهه با افق‌های پیش‌رو، بازآرایی می‌شوند. اقتدار، در این نقطه، نه در تکیه بر ابزارهای سنتی، که در پیوند ناگسستنی با این شوریدگی سازمان‌یافته معنا پیدا می‌کند؛ پیوندی که از تهران تا نجف، هندسه‌ی جدید قدرت را در خاورمیانه ترسیم کرده است.

اکنون، زمان آن فرا رسیده که این شور حماسی را به ساختار تبیینی تبدیل کنیم. ما به خانه رسیده‌ایم، اما این رسیدن، آغاز مسئولیت است. امام، به خانه رسید تا ما را در مسیر تداوم اقتدار مستقر کند. از امروز، هر قدم ما، لبیکی دوباره به میثاقی است که با خون او امضا کردیم. این نهضت، نه تنها متوقف نمی‌شود، بلکه با خون شهید، ضامن بقای اقتدار امت در قرن‌های پیش روست. ما ایستاده‌ایم، چون او ایستاد؛ و ما پیروز می‌شویم، چون او به پیروزی حق ایمان داشت. ما اکنون در یک واقعیت تثبیت‌شده قرار داریم؛ واقعیتی که در آن، ایده‌های مقابل، فرسوده و تهی گشته‌اند و آنچه در میدان می‌درخشد، منطق صلابت و پایداری است. در این ساحت، کنشگری مسئولانه، یعنی تبدیل این پتانسیل متراکم به خروجی‌های ملموس سیاسی و فرهنگی. خانه، پایگاه فتح قله‌هاست؛ و ما برای صعود، آماده‌تر از همیشه، در رکاب ولایت ایستاده‌ایم. این است میثاق ما؛ این است راه ما.



# تاریخ، قلمش را در خیابان زمین گذاشت.

**نویسنده: رضا زند / عضو شورای مرکزی ناظر بر نشریات وزارت علوم**

خیابان زبان تازه‌ای پیدا کرده بود؛ نه فریاد، نه شعار، که سکوتی سنگین‌تر از هر بیانیه. از تهران تا قم، از نجف و کربلا تا مشهد، مردمی صف کشیدند که تنها برای وداع نیامده بودند. اشک بر گونه‌هایشان چیزی فراتر از اندوه را روایت می‌کرد؛ گواهی بر تعلقی که هیچ دوربینی توان ثبت کاملش را نداشت. در آن ازدحام خاموش، ملتی بی‌آنکه سخنی بگوید، تاریخ را مخاطب قرار داد. قدم‌هایشان بیعتی تازه بود، پیش از آنکه وداعی باشد. کودکی بر دوش پدر، پیرمردی که با دستانی لرزان پرچمی بر دوش می‌کشید، زنی که در سکوت اشک می‌ریخت بی‌آنکه صدایش را بیرون بدهد؛ هر یک از این تصویرها، فصلی از یک کتاب نانوشته بودند؛ کتابی که تنها با حضور خوانده می‌شد.

اما این صحنه را نباید تنها در ظرف یک مراسم عاطفی محبوس کرد. آنچه در این روزها در خیابان‌های چند شهر نوشته شد، چیزی فراتر از یک تجمع داغدار بود؛ سندی زنده بود که با بدن‌ها و سکوت‌ها و ایستادن‌های طولانی امضا می‌شد. وقتی جمعیتی از مرز یک تجمع می‌گذرد، دیگر صرفاً عدد نیست؛ نشانه‌ای می‌شود از پیوندی که در بستر یک جامعه ریشه دوانده. سکوت یک ملت گاه از هزار اعلامیهٔ سیاسی رساتر است، چون این سکوت نه از بی‌تفاوتی، که از آگاهی برخاسته؛ زبانی فشرده که هر قدم و هر نگاه ساکتش بار معنایی سنگینی حمل می‌کند. گریه در چنین لحظه‌ای تخلیهٔ احساس نیست؛ بازتعریف وفاداری است. کسی که در آن صف ایستاد، هویت خود را در برابر تاریخ بازخوانی کرد. تشییع، در چنین لحظه‌ای، از یک مناسک به رخدادی معناساز بدل می‌شود؛ نقطه‌ای که در آن شخصیت، جای خود را به مکتب می‌دهد و عاطفه مسیر پیدا می‌کند. مردم برای بدرقهٔ یک انسان نیامده بودند؛ آمده بودند تا با راهی که او نماینده‌اش بود، تجدید عهد کنند.

باید پرسید چرا این حجم از حضور، این‌گونه خودجوش و بی‌فراخوان رسمی شکل گرفت؟ پاسخ را باید در لایه‌های عمیق‌تر جامعه جست، نه در سطح رویدادها. جامعه‌ای که در روزهای عادی گاه دچار خستگی، گلایه یا سکوت اعتراضی به نظر می‌رسد، در لحظه‌ای خاص نشان داد که پیوندهایش با ارزش‌ها و آرمان‌ها همچنان زنده و فعال است؛ پیوندهایی که در بزنگاه‌های تاریخی سربرمی‌آورند، حتی اگر در روزمرگی پنهان بمانند. این حضور، نوعی سرمایهٔ اجتماعی را آشکار کرد که نه در نظرسنجی‌ها قابل اندازه‌گیری است، نه در تحلیل‌های سطحی رسانه‌ای. سرمایه‌ای که تنها در لحظهٔ امتحان، خود را نشان می‌دهد.

این حضور، پیامی چندلایه با خود دارد. برای جامعه، اثبات این نکته که پیوندهای هویتی، برخلاف تصور برخی، فرونپاشیده‌اند؛ بنیان‌هایی که گمان می‌رفت زمان فرسوده‌شان کرده، در همان خیابان‌ها دوباره سربرآوردند. برای نسل جوان، این صحنه‌ها یک کلاس درس بی‌واسطه بودند؛ فهم یک دوران نه از صفحهٔ کتاب، که از حضور در بطن یک واقعه به دست می‌آید. جوانی که ساعت‌ها در صف ایستاد، سطری از یک روایت جمعی را با پاهایش نوشت؛ روایتی که اکنون باید آن را فهمید و تبیین کرد، نه فقط به خاطر سپرد. این نسل، وارث حافظه‌ای است که اگر تبیین نشود، در همان لحظهٔ احساسی باقی می‌ماند و هرگز به فهم بدل نمی‌شود؛ و این خطر بزرگ‌تری است از فراموشی، چون احساس بدون تحلیل، دیر یا زود کم‌رنگ می‌شود.

برای ناظر بیرونی نیز نکته‌ای روشن نهفته است: جوامع را نمی‌توان تنها با آمار و شاخص‌های رسانه‌ای شناخت. لایه‌های عمیق ایمانی و عاطفی یک ملت در روزهای عادی پنهان می‌مانند و تنها در لحظات استثنایی رخ می‌نمایند. این همان نکته‌ای است که در جنگ شناختی نادیده گرفته می‌شود؛ حقیقت یک ملت گاه نه در تیترخبرها، که در ازدحام خاموش یک خیابان آشکار می‌شود، جایی که هیچ روایت بیرونی توان بازتاب کاملش را ندارد. در دورانی که تصویر جوامع اغلب از پشت لنز روایت‌های بیگانه ساخته می‌شود، چنین صحنه‌هایی خود، بهترین پاسخ به تحریف‌اند؛ پاسخی که نیازی به سخنرانی ندارد، چون در سکوت جمعیت نهفته است.

اما این یادداشت نباید در نقطهٔ سوگ متوقف بماند. اگر مردم با حضورشان سخن گفتند، اکنون نوبت کسانی است که این سخن خاموش را به زبان تحلیل برگردانند؛ نوبت نخبگان، نویسندگان و کنشگرانی که وظیفه دارند آنچه در خیابان نوشته شد را به آگاهی و مسئولیت ترجمه کنند. جهاد تبیین در چنین لحظه‌ای معنای واقعی خود را می‌یابد؛ نه شرح واقعه، که استخراج معنا از دل واقعه. تشییع، پایان یک حضور جسمانی بود، اما اگر درست فهمیده شود، می‌تواند سرآغاز حضوری فکری و گسترده‌تر باشد. سکوت مردم امانتی است که نباید در سکون جامعه گم شود؛ باید به روایت بدل شود، به کنش، به حرکت. پرسش واقعی این است: آیا این حضور عظیم تنها در حافظهٔ جمعی ثبت می‌شود، یا نقطهٔ عزیمتی می‌شود برای فهمی تازه از مسئولیت اجتماعی؟ پاسخ این پرسش را نه خیابان‌های خالی‌شده از جمعیت، که رفتار ما در روزهای پس از این وداع رقم خواهد زد.



# تشییعِ تاریخ؛ آغازِ فصلِ تازه‌یِ عهد

## جمعیت میلیونی که برای تجدیدِ پیمان با آرمان‌هایِ رهبر شهید، خیابان را به مدرسه بیداری بدل کردند

**نویسنده: نرگس خطیب دماوندی، مدیرمسئول نشریه سیاسی بی‌تعارف**

مراسم تشییع آیت‌الله علی خامنه‌ای، رهبر شهید ایران، فراتر از یک رویداد سوگواری صرف، به صحنه‌ای زنده برای بازتعریف هویت انقلابی و انتقال میراثی گران‌بها به نسلی تبدیل شد که بسیاری از فراز و نشیب‌های تاریخی این سرزمین را نه با خاطره، که با پرسش درک می‌کند. آنچه در خیابان‌های تهران، قم و نجف رخ داد، نه فقط وداع با یک رهبر، که تجدید میثاقی عملی با آرمان‌هایی بود که گاه در ذهن نسل جوان، از انتزاعی‌ترین مفاهیم به شمار می‌روند؛ مفاهیمی چون ایثار، استقامت و ولایت‌مداری که در این روزها، قامتی عینی و محسوس به خود گرفتند.

برای نسل جوانی که انقلاب را در کتاب‌ها خوانده و جنگ را روایتی دور می‌پندارد، دیدن جمعیت‌های خروشان میلیونی که یک‌صدا شعارهای مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل سر می‌دهند، تجربه‌ای فراتر از یک راهپیمایی معمولی است. این صحنه‌ها، مقاومت را از یک مفهوم سیاسی خشک به یک حس جمعی زنده و عاطفی تبدیل می‌کنند؛ تجربه‌ای که نسل امروز را بی‌واسطه با معنای ایستادگی در برابر جریان‌های سلطه‌گر آشنا می‌سازد. جالب آنکه در این میان، نقش نوجوانان و دانش‌آموزان نسل آلفا، که با پرچم‌های جمهوری اسلامی در کنار بزرگان و خانواده‌های شهدا گام برمی‌داشتند، نشان داد که این ارزش‌ها نه میراثی موزه‌ای، که جریانی پویا و زنده در رگ‌های این سرزمین است.

اما این انتقال ارزش‌ها، صرفاً به حضور فیزیکی در مراسم خلاصه نشد. آنچه این تشییع را به یک کارگاه بزرگ تربیتی بدل کرد، فضای مجازی و روایت‌های متنوعی بود که توسط خود جوانان تولید و بازنشر می‌شد. نسل جدید، که بسیاری او را با گسست از سنت‌های گذشته می‌شناختند، در این روزها به راویان اصلی حماسه‌ای بدل شدند که نه از سر تکلیف، که از سر درک تازه‌ای از تعلق و معنا به آن پیوسته بودند. شهادت رهبر، که از نگاه برخی می‌توانست پایان یک دوره باشد، در نگاه این نسل، سرآغاز موجی تازه از بیداری و هویت‌یابی جمعی تفسیر شد؛ چنان‌که یک روحانی پاکستانی حاضر در مراسم، خون شهدا را عامل تحولی پویا در جوامع توصیف کرد که به حیات خود ادامه می‌دهد و این یعنی مراسم تشییع، پلی شد میان میراثی کهنه و نسلی که با تمام پیچیدگی‌های جهان امروز، تشنه‌ی الگوهای تازه‌ای از وفاداری و فداکاری است.

آنچه این مراسم را از یک گردهمایی صرف سیاسی فراتر می‌برد، توانایی‌اش در پاسخ به نیاز عمیق نسل نو به الگوهای مقاومت در برابر ناامیدی‌ها و بحران‌های هویتی است. در دنیایی که رسانه‌ها هر روز تصویری تازه از سردرگمی ارائه می‌دهند، تشییع رهبر شهید، صحنه‌ای از وحدت و هدفمندی جمعی را به تصویر کشید که برای نسلی که در عصر چندصدایی اطلاعاتی رشد کرده، حکم یک تمرین زیستن را دارد؛ تمرینی برای اینکه بدانند در مسیر پرچالش امروز، می‌توان بر پایه‌ی ارزش‌هایی چون ایثار و استقامت، هویتی منسجم و آینده‌ای روشن ساخت. باید گفت آنچه در این روزها در خیابان‌های ایران رخ داد، یک سوگواری تمام‌شدنی نبود، بلکه آغازی دوباره برای نگارش تاریخی بود که قلم آن این بار، بیش از هر زمان دیگر، به دست نسل جدید سپرده شده است؛ نسلی که با حضور پرشور خود نشان داد که میراث ایثار، همچون رودی جاری، از دل شهادت یک رهبر، به زندگی جمعی تازه‌ای می‌رسد.

# فرمان خون؛ انقلاب از مسیر تشییع می‌گذرد

**نویسنده: ریحانه نوری / سردبیر سابق نشریه هدی**

من نیز همچون استادم، خانم محمدی، با فضای پرشور و ازدحام این‌گونه مراسم انس و الفتی دیرینه دارم؛ تشییع، نماز جمعه و هیئت، برای من نه غریب، که مأنوس است. در نگاه نخست، همواره در این ازدحام‌ها، آدم‌های معترض بسیاری به چشم می‌خورند؛ یکی از فقدان سایه‌بان گله‌مند است، دیگری از گرمای هوا شکوه می‌کند و گاهی زبان انتقاد تند و تیز اطرافیان شنیده می‌شود، گویی این مراسم به «دیگری» تعلق دارد و ما همگی مهمانانی هستیم که از سر ناچاری دعوت شده‌ایم. اما در مراسم تشییع رهبر شهید انقلاب، «سیدعلی حسینی خامنه‌ای»، ماجرا دگرگون است؛ اینجا هیچ‌کس مهمان نیست. همگان نه‌تنها میزبان، بلکه صاحب‌عزا و صاحب‌خانه‌هایی هستند که مسئولیت برگزاری این آیین باشکوه را بر دوش دارند.

تا چشم کار می‌کند، ایران، کربلایی‌ست که در جای‌جای آن، موکب به موکب، اربعین حسینی تجلی یافته است. روز نخست تشییع با خود می‌اندیشیدم که «اربعین‌ها در پیش است»؛ و چنین نیز شد. اکنون که در آستانه‌ی عظمتی بی‌بدیل در پهنه‌ی تاریخ ایستاده‌ایم، یقین یافته‌ام که هر جا اربعینی هست، حماسه‌ای در کار است. آری؛ به‌راستی عادت ما شیعه‌هاست که از دل سوگ، حماسه بیافرینیم.

از نگاه دوربین‌ها، صحنه تماشایی‌ست؛ عکاسان، معلق میان زمین و آسمان، در پی ثبت لحظه‌های جاودانه‌اند. یکی آب بر چهره‌ی گریان مردم می‌پاشد و سپس آستینش را به شهادت می‌گیرد که در راه آزادی‌خواه‌ترین رهبر جهان عرق ریخته است. دیگری که ظاهرش با کلیشه‌های معمول انقلابی‌گری متفاوت است، دستانش را سایه‌بان آرامش دخترکی خردسال می‌کند. من از پشت همین قاب گوشی، با تماشای این همدلی‌ها، ناگهان صدای حاج‌قاسم در جانم طنین می‌اندازد که: «آن دختر کم‌حجاب نیز دختر ماست.»

آن مغازه‌دار دوران انقلاب را می‌بینم که مشتاقانه، بستنی‌های لیوانی‌اش را بی‌محابا میان جمعیت توزیع می‌کند و فریاد می‌زند: «بخورید به عشق سیدعلی!» تماشای این صحنه‌ها، جانم را به «مشایه‌ی» اربعین پیوند می‌زند. چه آیینی‌ست این آیین! هوا گرم است، اما اعتراضی در میان نیست؛ این است برکت ثمره‌ی خون پاک شهید.

نزدیک‌تر که می‌شوم، فشار جمعیت، ازدحام و کمبود اکسیژن، تاب و توانم را می‌برد، اما ناگهان طنین شعار «این همه لشکر آمده، به عشق رهبر آمده» در فضا می‌پیچد و جمعیت انبوه، هم‌نوا با یکدیگر، دَم می‌گیرند. پیر و جوان، کم‌حجاب و بی‌حجاب، شیعه و سنی؛ همه و همه در پیوندی ناگسستنی، همچون پدر از دست‌داده‌ها مویه می‌کنند. در گوشه‌ای دیگر، مردی آمریکایی در کشوری که کانون دشمنی با میهن ماست، شعار «مرگ بر آمریکا» سر می‌دهد؛ چه صحنه‌ی شگفتی برای تیتر فردای جراید!

در نزدیک‌ترین نقطه به تابوت آقا، چفیه‌ام را که همراه دیرینه‌ی من است، به تبرک حضور او می‌سپارم. ناگهان در طوفان جمعیت، چفیه بر سر دختری با گیسوان بلند می‌افتد. از دور بانگ می‌زنم: «مال تو باشد، بر سر نگه دار.» او به پهنای صورت اشک می‌ریزد و می‌گوید: «سید! بابت چفیه سپاسگزارم، به‌خدا تا ابد آن را بر سر خواهم داشت.» اینجاست که آن جمله‌ی ماندگار از کتابی که نامش در خاطرم نیست، در ذهنم نقش می‌بندد: «فقط خون گرم شهیده که [ما را متحد می‌کند] و این انقلاب را به سوی صاحب‌الزمان رهنمون می‌سازد. فقط خون شهیده.»



# پژواک در مسیر

## سیری از اندیشه تا ریل‌گذاری رهبر نظام‌ساز؛ اندیشه‌ای که راهبری می‌کند

**نویسنده: لیلا نصیری/ مدیرمسئول نشریهٔ تخصصی حوزه زنان و خانواده «جلوه»**

برای ساحت اندیشه رهبر شهید، شهادت به عنوان نقطهٔ آغازی بر تثبیت، تعمیق و پیشرفت دستاوردهای فکری و عملی مکتب ایشان است و این پایان شکوهمندانه، الهام‌بخش ابدی بودن فکر و ایدهٔ رهبر شهید برای آغازهای شورانگیز مسیر جمهوری اسلامی است.

اما هنر و جهاد امت، باید صرف بازاندیشی و بازپروری شاخصه‌های مکتب رهبر شهید و نسبت آن با جاودانگی آرمانشان شود. پژواک اندیشه ایشان برای قوام نظامی که جزءبه‌جزء آن، به‌معنای واقعی کلمه باید انقلابی باشد، راهگشا است.

### مکتب صراط

مکتب نظری و عملی رهبر شهید، آیت‌الله خامنه‌ای، و اساس زبان سیاسی ایشان بر تعابیر راهی و صراطی استوار است؛ بدین معنا که روش امتدادی ایشان با استمرار خط فکری اصلی (که همان خط انقلابی امام و اسلام ناب محمدی است) و بسط موضوعی آن در عرصه‌های جدید و به‌روزرسانی آن، تعمیق پیدا می‌کند (به کتاب صراط: سیاست‌فهمی و سیاست‌سازی در اندیشهٔ حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، نوشته آقای ابراهیم برزگر مراجعه شود). بنا بر همین موضوع، این بیان از زبان امام شهید که: جمهوری اسلامی ما قائم به اشخاص نیست، بلکه قائم به مردم است، کاملاً ریشه توحیدی و صراطی دارد. به این معنا که موجودیت و ریل کلی نظام، قائم به اشخاص نیست؛ بلکه از این رهگذر، اشخاص خودساخته برای این نظام مقدس، دستاوردها و ریل‌گذاری‌های بنیادینی بنا می‌نهند که با رفتن‌شان هم آن بناها و دستاوردها به کار خود ادامه داده و از حرکت بازنمی‌ایستند.

بر همین اساس و مقدمه ذهنی، مروری بر برخی شاخصه‌های مکتب رهبر شهید می‌کنیم که با شهادت و پایان زندگی دنیایی‌شان، ویژگی امتداددهندگی خود را حفظ می‌کند و وظیفه جامعه، کنارزدن پرده معاصرت است تا با آشنایی‌زدایی از بیانات حکیمانه ایشان، به هم‌قدمی در مسلک فکری و عملی آقای شهید نائل آییم:

### ۱. پاسداری از اصول و ارزش‌های عزّت‌بنیاد:

در اندیشهٔ ایشان، عزّت یک شعار دیپلماتیک نیست، بلکه یک اصل هستی‌شناسانه برای نظام اسلامی است. اصالت جمهوری اسلامی به پیوند ناگسستنی‌اش با عدالت، استقلال و نفی سلطه است. ایشان معتقد بودند تا زمانی که نظام بر سر اصول بنیادی خود (که برگرفته از مکتب امام راحل است) پافشاری می‌کند، نفوذناپذیر باقی می‌ماند. از نظر رهبر شهید، عقب‌نشینی از اصول، به معنای آغاز استحالهٔ هویتی نظام است.

### ۲. هم‌بستگی هویت ملی و غیرت دینی:

ایشان بر این باور بودند که ایران بستری جغرافیایی و تاریخی است که اسلام در آن به شکلی تمدن‌ساز تجلی یافته است. پاسداری از زبان فارسی به عنوان زبان فرهنگ و معنویت، و پاسداری از تاریخ و تمدن ایرانی، در نظر ایشان در تضاد با اسلام نیست، بلکه ایران‌دوستی، مقدمهٔ عینی خدمت به اسلام است. جغرافیای مقدس در اینجا یعنی زمینی که با خون شهیدان و تکیه بر فرهنگ اصیل ایرانی-اسلامی، خاکریز پیشروی تمدن نوین اسلامی شده است.

### ۳. استکبارستیزی و دشمن‌شناسی راهبردی:

استکبارستیزی در مکتب ایشان، یک جهاد مستمر است. ایشان تأکید داشتند که دشمنی نظام سلطه با ما، نه بر سر موضوعات جانبی (مانند هسته‌ای و...)، بلکه با ماهیت نظام است. لذا دشمن‌شناسی یعنی شناخت روش‌های پیچیدهٔ نفوذ (فرهنگی، سیاسی و اقتصادی) و مصون‌سازی جامعه در برابر این حربه‌ها از طریق بصیرت‌افزایی دائمی.

### ۴. اتّکا به ظرفیت‌های داخلی (درون‌زایی):

این اصل مبتنی بر نگاه توحیدی به قدرت است؛ به این معنا که تکیه بر غیر خدا (قدرت‌های بیرونی) همواره ذلت‌آور و مانع پیشرفت واقعی است. ایشان ظرفیت‌های داخلی را نه فقط منابع مادی، بلکه انسان‌های مؤمن، خلاق و متخصص می‌دانستند. الگوی پیشرفت در اندیشهٔ ایشان، الگویی است که از درون می‌جوشد و با تکیه بر توان بومی، به ثمر می‌نشیند.

### ۵. تحلیل تمدنی تاریخ برای گذار به تمدن نوین اسلامی:

رهبر شهید به تاریخ به مثابه یک آزمایشگاه تمدنی می‌نگریستند. از نگاه ایشان، ایران اسلامی در حال عبور از مرحلهٔ نظام‌سازی به سمت دولت‌سازی و نهایتاً تمدن‌سازی است. ایشان همواره تأکید داشتند که باید با تحلیل عبرت‌های تاریخی (هم در ایران و هم در جهان اسلام)، از تکرار خطاهای گذشته پرهیز کرد و از تجربیات تاریخی برای ساختن تمدنی بهره برد که در آن، عقلانیت اسلامی و اخلاق الهی حاکم است.

### ۶. فلسطین؛ آرمان محوری اسلام:

حمایت از فلسطین در اندیشهٔ ایشان، از یک وظیفهٔ انسانی فراتر رفته و به شاخص حقانیت نظام تبدیل شده است. ایشان بر این نکته تأکید داشتند که تا زمانی که فلسطین تحت اشغال است، قلب جهان اسلام زخمی است. حمایت سیاسی و معنوی از این آرمان، در واقع ایستادگی در برابر رژیم استکبار است؛ چرا که مسئله فلسطین، نقطه کانونی تقابل اسلام با جبهه کفر است و تداوم این حمایت، تضمین‌کننده اقتدار جبهه مقاومت در منطقه است.

این موارد، در واقع نقشهٔ راهی برای امتداد مکتب هستند؛ مکتبی که با شهادت، نه تنها پایان نیافت، بلکه به عنوان یک میراث تمدنی به دوش امت سپرده شد تا در پرتو رهبری حضرت آیت‌الله العظمی سیدمجتبی خامنه‌ای (حفظه‌الله)، به سمت قله‌های رفیع‌تر انقلاب حرکت کند.

این ابعاد که باید توسط امّت اسلامی، به امامت رهبر انقلاب، حضرت آیت‌الله العظمی سیدمجتبی خامنه‌ای (حفظه‌الله) پیگیری شود، با توجه به دامنه‌دار شدن امت در بعثت اخیر و پیوستن گروه‌های جدید، نیازمند رجعت به آثار گرانمایه ایشان و تحلیل راهبردی از آن است. البته همان‌طور که در ایام بعثت، ملت شاهد هستیم، اهمّیّت این امر را مردم به خوبی با تمام جان خود درک کرده و آمادگی لازم و مناسبی ایجاد شده تا این راه مبارک، پرفروغ‌تر از همیشه تداوم داشته باشد.



# فراتر از سوگ؛ خیابان چگونه تاریخ را بازنویسی کرد؟

**نویسنده: فاطمه سادات موسوی/ مدیر مسئول نشریه مشکات پردیس فاطمه الزهرا استان یزد**

آیین وداع با رهبر شهید، بیش از آنکه یک سوگوارهٔ معمول باشد، رخدادی تمدنی و یک پدیدهٔ تمام‌عیار سیاسی-اجتماعی در تاریخ معاصر خاورمیانه بود. آنچه در تیرماه ۱۴۰۵ در مسیر تهران، قم و نجف رقم خورد، فراتر از بدرقهٔ یک فرد، نمایشی خیره‌کننده از اقتدار نمادین بود که در آن، «شهر» در جایگاه متن و «جمعیت» در قامت کنشگر، روایتی نوین از هویت سیاسی و پیوندهای فراملی را به نگارش درآوردند. این خیزش، نه یک اتفاقِ گذرا، که نقطهٔ عطفی است که ابعاد جامعه‌شناختی، ژئوپلیتیکی و سیاسی آن، معادلات تحلیل‌گران را به چالش کشیده است.

از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، این حضور میلیونی را باید کنشی همسوساز در پاسخ به شوک عاطفی ناشی از فقدان دانست که در بازتولید سرمایهٔ اجتماعی نقشی بی‌بدیل ایفا کرد. در شرایطی که فشارهای روانی و تحریم‌های اقتصادی، آماج هدف‌گذاریِ رسانه‌های معاند برای القای تصویر «ایران منزوی» بود، مردم با حضور در خیابان‌ها، نه تنها برای اسطورهٔ خود سوگواری کردند، بلکه پیوندهای افقیِ میان خود و پیوند عمودی با نظام سیاسی را بازتعریف نمودند. در این میان، پیوند نمادینِ تهران به عنوان کانون سیاست و قم به عنوان پایتخت معنویت، نشان داد که گفتمان انقلاب اسلامی همچنان «زیست‌جهانِ» مسلط در جامعهٔ ایران است و این پیوندِ ناگسستنی، حقیقتی ملموس در بطن خیابان‌هاست.

این رستاخیزِ خیابانی، با انتقال پیکر به نجف اشرف، از یک کنش داخلی به پدیده‌ای فراملی و منطقه‌ای ارتقا یافت. حضور انبوه مردم در عراق و سایر کشورهای منطقه، پاسخی قاطع به پروژهٔ قومی‌سازی مقاومت بود و ثابت کرد که مقاومت، فراتر از یک ائتلاف سیاسی یا ژئوپلیتیکی، هویتی اعتقادی و تاریخی است که در اعماق وجدان جمعی امت اسلامی ریشه دارد. تشییع در نجف، عملاً مرزهای مقاومت را از خلیج فارس تا مدیترانه گسترانده و در ساحتِ بین‌الملل، به عنوان مانوری برای قدرت‌نماییِ نرم، روایت‌های غربی از ضعف ایران را در «جنگ روایت‌ها» شکست داد؛ پیامی که برای بازیگران منطقه‌ای و جهانی، سیگنالی بازدارنده و غیرکلامی از اوج‌گیری ارادهٔ ملی در بزنگاه‌های حساس بود.

در ساحت سیاست، این حضور حماسی کارکردهای چندگانه‌ای داشت. فارغ از تمام گسل‌ها و دسته‌بندی‌های سیاسی، نوعی «وفاقِ اضطرار» پیرامون دالِ مرکزیِ «آرمان‌های انقلاب» شکل گرفت که مشروعیت مسیر پیش‌رو و جانشینی را بیش از پیش تحکیم کرد. مردم با حضور خود، عهدنامه‌ای نانوشته برای تداوم مسیر امضا کردند و با این بیعت عمومی، بار مسئولیتِ نسل آینده را سنگین‌تر ساختند.

در نهایت، رستاخیز تهران تا نجف ثابت کرد که در عصرِ ارتباطاتِ مجازی و سلطهٔ پلتفرم‌ها، «بدن‌های حاضر» در میدان، همچنان قدرتمندترین ابزار برای اعلام ارادهٔ جمعی و بازتعریف مرزهای هویتی است. این خیزش، نقطهٔ پایان نیست؛ بلکه نقطهٔ عزیمتی است برای تداوم راهی که با خون شهیدان آبیاری شده است؛ راهی که در آن خیابان‌ها، نه میدانِ اغتشاش، که سنگرهای اتحاد و اقتدارِ امت هستند.




صاحب امتیاز: شبکه نشریات دانشجویان ایران • نویسندگان: یونس فرزین‌فرد، محبوبه سادات مشیریان، ملیکا پرتابیان ، رضا زند ، نرگس خطیب دماوندی ، ریحانه نوری ، لیلا نصیری ، فاطمه سادات موسوی • مدیر هنری: علی ضیائی جزی
@stumag_iran @stumag_ir